

زیر نور صحنه

نگاهی به نمایش زنی از گذشته

**زیر پوست هر عاشقی یک مده آفسی می‌کشد**

**آینا قطب‌ی یعقوبی**

■ تیک‌ناک، تیک‌تاک، زمان به عقب می‌رود، زمان به جلو می‌رود. یک خط اینجا، یک خط آنجا، اندرونی به بیرونی، گذشته به حال می‌آمیزد و فاجعه اتفاقی می‌افتد. زنی از گذشته، داستان زن عاشقی است که پس از ربع قرن جدایی به خانه معشوق دیرین رفت، همسر و پسر او را به قتل رساند و با رفتن خود، مرد را در نهایت تیرمروزی تنها گذاشت.

داستان، آشکارا یادآور قصه «مدها» است. زنی عاشق که در مواجهه با خیانت، انتقامی سهمگین از معشوق می‌گیرد. اسطوره‌وار قدرتمند که الهام‌بخش هنرمندان بسیاری در نگارش و تصویر کردن، بوده است؛ از اورپید و آسوی تا همین نمایشنامه زنی از گذشته رمی زن منتقم داستان نمایش، انتقام خیانت فرانک (مرد قصه) را به همان شیوه مدها اجرا می‌کند. امسا این دو زن با همه شباهت‌هایشان از یک جنس نیستند. مدها زنی است که برای عشق «ژازون» بهای سنگینی پرداخته است. او برادرش را به قتل رساند، به جنگ اژدها رفت، گنجینه سرزمینش را به یغما برد، به پدرش خیانت کرد، سرزمینش را ترک گفت، پادشاه سرزمینی دیگر را کشت و مذبذب، لعین، فراری و بی‌خانمان شد و همه اینها برای او که سخت شیفته ژازون است بهای عشقی است که از جان نیز عزیزترش می‌دارد، از این‌روست که خیانت معشوق و خیر و صلت او با دختر کزنون را تاب نیاورد و چنین سهمناک انتقام گرفت. در حقیقت او بهای سنگینی برای عشق پرداخت، بهایی که او را متوقع و محق جلوه می‌دهد. او همه داشته‌هایش را با ژازون طاقی زرد رفتن ژازون برای او به قیمت از دست دادن همه چیز است. اما رمی نمایشنامه از گذشته، بهایی نداده است. او تنها دو تابستان با خود خاطرات معاشقه دارد. او رفتن معشوقش را پذیرفت و در مواجهه با مهاجرت فرانک و خانواده‌اش دستش به عمل نزد ولسا ورود و فاجعه‌آفرینی‌اش نه قدرت مدها را دارد و نه محقی او را. با این حال، رمی نیز چون مدها عاشقی است که ممالک‌طلبی فردی، خودخواهی و سوبزکتیویته درونی‌اش بر واقعیت پیش‌روی، سبقت گرفت و انتخابی هول آور کرد.

نمایش، دو داستان موازی را به هم تنیده است و با فاشتی جذاب روایت می‌کند. خانواده‌ای در آستانه مهاجرت، فرانک و همسر و پسرش اندی در خانه مشغول بسته‌بندی لوازم خود برای مهاجرت هستند و در گوشه صحنه و در نمایش از یک سرانشیسی طبیعی، آندی و معشوق‌فاش تینا آخرین ساعات باهم بودن را می‌گذرانند.



رمی با ورود خود آرامش نمایان اولیه را مختل می‌کند. او وارث واقعی‌ای در ۲۴سال پیش است. رابطه عاشقانه‌ای که با مهاجرت خانواده فرانک درست همانند رابطه آندی و تینا پایان می‌یابد. در حقیقت آندی و تینا به‌گونه‌ای گذشته‌فرانک و رمی هستند. مونولوگ‌های تینا، شخصیت و رنج رمی را برای ما تصویر می‌کند و آندی که سرنوشتی چون پدر دارد با بی‌خیالی‌اش نسبت به پایان این ارتباط، یادآور فرانکی از گذشته است که کینه رمی را باورپذیرتر می‌کند. شاید به همین دلیل باشد که رمی در بدو ورود و اولین واپس‌خوردگی درست هنگامی که قصد رفتن دارد با ضربه سنگ آندی دوباره به خانه بازمی‌گردد. در واقع تینا آندی نماد احساساتی هستند که هنوز و

از پس گنگ زمان زنده‌مانده و حضوری قدرتمند دارند. رمی عاشقی، زندانی گذشته است. او مرز واقعیت و ذهنیات خود را گم کرده و قادر نیست تا گذر سالیان را درک کند. او دنبال جایگاه و نقش خود در زندگی فرانک است. درست همانند نقش‌هایی که آندی بر دیوارها می‌کشد تا بتواند ردی از خود برای آیندگان بگذارد. ردی که نشان از حضورش باشد. اما رمی در لحظه وصال با فرانک متوجه می‌شود که هیچ نقشی از او بر دیوارها نمانده و دیوارها خیلی وقت است که رنگ شده‌اند. از این‌رو تاب و قرار از کف داد، انتقام گرفت.

این نمایش همچنن داستان روزمرگی زندگی زوجها پس از سالیان، میل به قرار از چارچوب قفس شدن ازدواج و زوج‌هایی که چون در خانه، برای یکدیگر خراب‌شده‌اند، هم هست. روایاتی توت‌ور تو که در تلفیقی زیبا و موزون بافت کلی اثر را شکل داده‌اند.

زنی از گذشته، نمایشی است که بیشتر از متن، وامدار خلاقیت و هوشمندی کارگردان خود است. اجرای نمایشنامه با دکوری بسیار خوب، بازی‌های قابل قبول، طراحی و مدیریت صحنه بسیار خوب محمد عاقبتی به اجرایی دلچسب و لنت‌بخش بدل می‌شود. عاقبتی با تکنیک عقب و جلو بردن زمان و تکرار روایت از زوایای مختلف و اضافه کردن آگاهی تازه به هر روایت، بازی خوب نور و صدا، نقش‌هایی که بر درو دیوار کشیده و پاک می‌شوند، قرار دادن بازیگران در موقعیت‌های مشابه هم؛ مثل وقتی که زن فرانک در جایگاه یک رمی یا تینای تازه به روی سرانشیسی می‌رود؛ خلاقیت و توانمندی خود را به عنوان یک کارگردان خوب، به نمایش می‌گذارد.

اجرایی دینی در باب عشق و عاشقانی که چه انکار کنند، چه سُرکوب و چه خود را به ندیدن بزنند، مدها همیشه درون‌شان نفس می‌کشد. مدها که فداکار و از جان گذشته‌است اما به وقت مقتضی شاید که فاجعه‌ای سهمگین همچون «زنی از گذشته» رقم بزند.

محمد عاقبتی از دو اجرای همزمان در تئاتر شهر و تماشاخانه ایرانشهر می‌گوید

# ترجیح می‌دهم کنار بایستم و تئاتر کار کنم

فرزانه ابراهیم زاده



اتفاق افتاد و هر دو به موازات هم روی صحنه رفت.

■ برای شما و گروه باید سخت باشد که دو نمایش را در دو سالن که همزمان با کار شما اجرای دیگری دارند به صحنه ببرید.

خیلی سخت است. الان شما ببینید در همین زمانی که شما اینجا آمدید هنوز یک هفته از اجرا گذشته و همکاران ما دارند تروش نور و دکور را انجام می‌دهند؛ همه به این دلیل است که دو اجرا با این حجم برای این سالن واقعا منطقی و غیرممکن است. مونولوگ هم همین مشکلات را دارد و ما از یک سری مفاهیم زیبایی شناسانه‌اش گذشتیم به این دلیل که دو اجرایی است و باید جلوی یک دکور دیگر اجرا کنیم اما این شرایط دوست داشتنی نیست و بازگرمی، حتی نمی‌تأم کار درستی می‌کنیم که تحت هر شرایطی اجرا می‌کنیم.

■ برای یکی از مصاحبه‌های پیش از اجرا خواندم که این متن را امیر رضا کوهستانی به شما معرفی کرد و شما بعد از خواندن تصمیم گرفتید که آن را روی صحنه بیاورید.

می‌خواستم «بستیوی سبز گشتی» را اجرا کنم. گروهش بسته شده بود و یک سال قبل تمرین هم شده بود اما به دلیل برنامه سالن‌ها آن را کنار گذاشتیم. می‌خواستیم آن را اجرا کنیم؛ که نشد. پروژه دیگری بود که آقای چرمشیر بخش‌هایی از آن را نوشت اما به هر مرحله اجرایی نرسید. در همین جست‌وجوها امیر پیشنهاد این متن را داد. خیلی اتفاقی متن را خواندم و سریع از مهمن بسیار مترجمش اجازه گرفتم و با اعضای گروه صحبت کردم و بازیگران را انتخاب و تمرین را آغاز کردیم.

■ نویسنده این متن رونلد شیمل فنیگ در ایران شناخته شده نیست. البته متن فنیگ دیگری از این نویسنده به نام شب‌های عربی مشهورتر از این نمایش است.

این نویسنده در خارج از ایران، نویسنده معروفی است اما در ایران مانند خیلی از نویسندگان شناخته شده نیست. همین نمایش «زنی از گذشته» اجراهای زیادی شده است و در برنامه ریز تئاترهای تئاتر آلمان هم هست.

■ نکته‌ای که برای من در این نمایش جالب بود و به نظر من به کارگردانی شما مربوط می‌شد این بود که با تئاتری روزمره بودیم که روایت خطی نبود. خیلی شبیه فیلم‌های الخاندرو ایناریتو بود. یک تصویر موزاییکی مثل ۱۰گرم. چند تصویر از یک روایت که هی زمان را تغییر می‌داد.

این تجربه را سه سال پیش در یکی دیگر از نمایشنامه‌های خودم یعنی آسمان روزهای برفی داشتم. در این جابه‌جایی زمان و شکسته شدن خط، قصه وجود داشت، اما این متن یکی از جذابیت‌هایش همین بود. امیر هم همان زمان می‌گفت این نمایشنامه قصه و فرم را دارد و تو کار کردی. در خود متن این رفت و برگشت‌ها هست و خود ما هم یک بخش‌هایی را جابه‌جا کردیم. یکی از جذابیت‌های فرم نمایشنامه هم هست.

■ داستان اصلی حول محور رمی که پانته آ بهرام نقش او را بازی می‌کند می‌چرخد. زنی که از گذشته آمده در ابتدای نمایش خیلی معصوم است و به نوعی آینده تینا است، همان شخصیتی که الهام‌کربا بازی می‌کند اما در طول اجرا به سستی می‌رود که طعنه به شخصیت‌های اساطیری قدرتمندی مثل مدها می‌زند.

واقعیت این است که این متن در بخش‌هایی مدهای دوران مدرن است. سه گونه کاراکتر روی صحنه داریم. شخصیت تینا که راوی نمایش است و ما حضورش را برجسته‌تر کردیم در تمام اجرا هم روی صحنه حضور دارد. شخصیت بعدی رمی روکلندا در کنار کلودیو، آندی و فرانک که یک خانواده هستند

تئاتر

محمد عاقبتی از دو اجرای همزمان در تئاتر شهر و تماشاخانه ایرانشهر می‌گوید

# ترجیح می‌دهم کنار بایستم و تئاتر کار کنم

فرزانه ابراهیم زاده



به نظر می‌رسد اجرای دو نمایش «زنی از گذشته» و «شاهزاده آندوه» تنها اجراهایی است که در چند سال آینده از محمد عاقبتی روی صحنه تئاتر ایران خواهیم دید. هر چند خود او که این روزها همزمان با اجرای این دو نمایش درگیر مقدمات سفرش برای ادامه تحصیل در سرزمین دیگری است؛ معتقد است که سعی می‌کند اگر شرایطی فراهم شود باز هم اثری را به روی صحنه بیاورد. محمد عاقبتی کارگردان صاحب سبکی است. این را نه با این دو اجرا، از همان زمانی که نمایش «کلفت‌ها» وان زنه را به صورت یک کار دانشجویی روی صحنه آورد، نشان داد. اتفاقی که قرار بود با «هی‌بوسمت و اشک» ثبت شود، اما در قدم اول متوقف شد. نمایشی که در دو اجرای خود در جشنواره تئاتر فجر سال ۸۱ در خاطر جمع محدودی که به دیدنش نشستند، ماند و هیچ‌کد در ایران به مرحله اجرای عمومی نرسید. سرنوشتی که در کارهای بعدی او هم تکرار شد و در کارنامه عاقبتی از شش کاری که کارگردانی کرد، سه کار اجرا نشده ثبت کرد. با همه این اتفاق‌ها در همه این سال‌ها عاقبت در کنار کارگردان دیگری چون آتیلا پسیانی، بهروز غربی‌پور، رضا بابک و داوود رشیدی و گروه لویو در تئاتر فعال بود. اما حالا در یک زمان دو نمایش را در تئاتر شهر و تماشاخانه ایرانشهر به صحنه آورده است. در آستانه سفر طولانی او برای ادامه تحصیل، از اجرای این دو نمایش و سال‌هایی که در انتظار این اجراها گذشت گفتیم.

قرار می‌گیرد. این همسانی که می‌گویید وجود دارد، یک مقارن هم در تصویر و میزانشن، یکی شدن‌ها و موازی شدن‌ها نشان داده شده است. همان طور که در قصه هم هست. درست است این زن یک وجه اسطوره‌ای و قهرمانانه از نوع کلاسیکش دارد و به نوعی قدرت ماورایی، دسترسی دارد که برای تخریب آمده است؛ آماده تا انتقام بگیرد.

■ شاید به دلیل خاصیت اسطوره‌ای که داشت به ذهن خود من به عنوان یک مخاطب آورد که اساسا شخصیت این زن واقعی نیست و در خیال هر کدام شخصیت فرانک شکل می‌گیرد. از این بابت که ما در نمایش یک جابه‌جایی را می‌بینیم. همه جابه‌جایی‌ها یک‌سری خاطرات را به یاد می‌آورد.

نگاه ساده‌ای است اما نه، این جور می‌دیدی نیست. این، زن واقعی است و حضور پیدا می‌کند برای پیش کشیدن بخشی که نامش عشق است و گذشته ذهنی نیست، واقع‌گرایانه می‌آید در می‌زند و می‌گوید آمده‌ام؛ سرقرول و قرار ۲۴ساله ایستادم. این برداشتی که تو داری به دلیل همین یکسانی‌ها و تکرارهایی است که در نمایش دارد. چون قصه‌ای که به موازات آن با روایت شبیه به آن تکرار می‌شود به نظر می‌رسد که این شخصیت رویه غیرواقعی و ذهنی دارد. کاراکتر روی

در خود متن هم پهلو به مدها می‌زند. چندین عمل خشتی که انجام می‌دهد ذهن را به سمت مدها می‌برد. کسی که برای عشق انتقام می‌گیرد. کسی که دست به زوال عشق می‌زند و نابود می‌کند. به این دلیل که عشقتش تاگام مانده‌است. کشتن پسر و همسر فرانک، تصمیمی است که سال‌های سال است

از این زن گرفته و در ذهنش پرورش داده و با این گذشته زندگی کرده است. ■ خیلی هم ترازیک این بازی را به پایان می‌رساند. نمایش در ابتدا اصلا ترازیک نیست اما فاجعه‌آمیز تمامش می‌کند. خوب برای اینکه این یک‌جور نمایش ترازیک است. نمایش کمی تلخ است. مثل همه نمایش‌های مدرن این سال‌های اخیر و تجربه‌های نویسندگهای خارجی. راه‌هایی مشخص ندارد. نمی‌توانیم به صراحت بگوییم که کمدی است یا ترازیک. لحظه‌هایی تماشاگران می‌خندند اما تلخی زیادی دارد. ■ انتخاب پانته آ بهرام برای این نقش خیلی هوشمندانه است.

پانته‌ا انتخاب اول برای بازی در این نمایش بود. در این سال‌ها خیلی مایل بودم که با او کار کنم و او هم دوست داشت که با او کار کنم. این نمایش‌ها برای من یک تجربه است. من در این نمایش‌ها با بازیگران نمی‌توانم ببینم. راه وجود بیابور. ■ در دل این داستان یک جابه‌جایی وجود دارد.

سه‌شنبه ۲۵ مرداد ۱۳۹۰

چهارسو

آخرین نمایش محمد عاقبتی

**یک هشدار**

**رضا آشفته**

■ نمایش زنی از گذشته چندان جلوه متفکرانه‌ای ندارد بلکه یک اثر حادثه‌های و در عین‌حال هشداردهنده است. ما بارها با چنین وضعیت تلخی در جامعه رویه‌رو شده‌ایم. اینکه مردی بخواند پس از سال‌ها زندگی مشترک از زن و فرزندانش غفلت کند، موضوعی تکراری است چرا که آمدن یک زن دیگر نه تنها شگون‌دار نبوده بلکه شوم نیز بوده است. در این نمایش زنی به نام رومی پس از ۲۴ سال به سراغ مردی می‌آید که در آن روزگار مرد برای دختر ترانه‌ای عاشقانه را خوانده است و به او وعده و وعید داده که تا لحظه مردن دوستش خواهد داشت. حالا آن دختر آمده تا مرد که سابقه زندگی ۱۹ساله با همسرش دارد و از او صاحب یک فرزند پسر هم هست، به وعده خود عمل کند. یعنی مرد باید کنی را ببوشتد و از این خانه همراه محبوبه دوران جوانی‌اش برود یا اینکه زیر فشارش بزند. همسر مرد هم دچار حیرت خواهد شد چون تاکنون حتی به اندازه یک جمله هم درباره این محبوبه فراموش یا پنهان‌شده نشنیده است. پسر با دوست دخترش بالای یک سرانشیسی در حال وقت‌گذرانی است. آنها قرار است پس از ۱۹سال، این خانه و زندگی را ترک کنند و به شهری دیگر بروند. پسر هم دارد با دختر مورد علاقه‌اش آخرین لحظات سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند. این دختر و پسر جوان که کنجکاو حضور این زن بیگانه‌اند، به طرفش سنگ پرت می‌کنند. اتفاقا سنگ پسر در پس کله غریبه می‌خورد و می‌افتد. آنها می‌نندارند که زن مرده است. پسر جسد غریبه را به خانه می‌آورد. پدرش درمی‌یابد که زن نمرده بلکه زخمی شده است. با وجود مخالفت‌های همسرش، مرد، غریبه را تیمار می‌کند. پسر که در خیال‌ها سرگردان است به خانه برمی‌گردد. او نه می‌تواند به خانه دختر خود چون پدرش از پسر متغیر است و نه می‌تواند به خانه خود بیاید چون زن غریبه روی تخت پسر در حال استراحت است. پسر بعد از سرسزنی را می‌گذراند چون قرار نیست پس از این همدگر را ببینند